

گفت‌وگوی «فرهیختگان» با محمدرضا پویافر درباره وقایع اخیر کشور (بخش دوم)

گفت‌وگونکردن بامردم نارضایتی مضاعف وخشم ایجادمی‌کند



محمدحسن امانی

خبرنگار

بخش دوم از گفت‌وگوی روزنامه «فرهیختگان» با محمدرضا پویافر، پژوهشگر اجتماعی درباره‌وقایع چند ماه اخیر را در ادامه از نظر می‌گذرانید. وی در این بخشش از گفت‌وگو ضمن ارائه راهکارهایی برای برون‌رفت از وضعیت فعلی از لزوم گفت‌وگو با مردم سخن گفت.

۱۱۱

اگر بخواهیم آسیب‌شناسی کنیم، آنچه اشاره کردید به‌طور خلاصه ضعف حکمرانی و عدم گفت‌وگو در جمهوری اسلامی را به چه چیزی می‌توانیم برگردانیم و معلول چه علت‌هایی است که ما به این وضعیت رسیدیم؟

اول اینکه مسا در رویه، نظام‌های شفاف نداریم. ما نظام‌های شفافی در اجرای قانون، نظارت و امثال آن نداریم. به هر حال با قصدش به‌خوبی نبوده یا به‌خوبی اجرا نشده است. ما پوسته‌ای از سیاست‌های توسعه‌ای اجرامی کنیم.

در نظام تئوریک پشتوانه‌اش را دارید؟

به‌سختی. کتاب «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند» ایده جالبی طرح می‌کند درباره اینکه خیلی از کشورهای در حال توسعه قصد کردند تجربه کشورهای موفق را برای موفق شدن در پیش بگیرند که البته در اینجا تمرکزش بیشتر اقتصاد است که از طریق خصوصی‌سازی و امثال آن است. ولی در عمل به‌جای اینکه این کار را به‌طور واقعی انجام دهند، پوسته‌ای از آن را انجام می‌دهند؛ به این معنا که ظاهری از خصوصی‌سازی را اجرا کردند، درحالی‌که در عمل همان فرآیندهای قبلی در جریان بود. آن بیشتر به‌نظام فکری و معرفت‌شناسی ذهنی سیستم حکمرانی ارتباط دارد که آیا در عمل باید در دارید که باید واگذاری انجام بشود یا فقط در کتاب‌ها خواندید که خصوصی‌سازی و مردمی‌سازی کار خوبی است که باید انجام شود.

به‌طور مثال، گفتند نظام بانکداری باید نظام مستقلی باشد؛ اما بانک مرکزی‌ای ساخته شده است که در عمل مستقل نیست؛ به این معنا که اگر ترکیبی وجود دارد که باید دو نفر از افراد حقیقی و حقوقی متخصص در آن وجود داشته باشند و مستقلا انتخاب شوند، اینها نوشته و نانوشته تعیین شده از طرف ساختارهای قدرت سنتی هستند؛ پس عملا چیزی تغییر نکرده است. یا وقتی از گروه‌های مردمی و مشارکت اجتماعی صحبت می‌کنید، شکل صحیح آن، طوری است که مشارکت فعالانه و خودجوش و مبدع و تاثیرگذار باشد. درصورتی که ممکن است شما وقتی این کار را انجام می‌دهید، آن بخشی از NGOها و موسسات غیردولتی اجتماعی که می‌خواهند مستقلا کار کنند، آرام‌آرام ضعیف می‌شوند و شکلی از مشارکت اجتماعی تقویت می‌شود که تحت‌تاثیر یا سازماندهی‌شده توسط نهادهای حکمرانی است.

به این مشارکت اجتماعی نمی‌گویند؛ این بازی کردن با الفاظ و مدل های حکمرانی است. به همین دلیل ما شکست می‌خوریم، چون به جای اعتقاد واقعی به ذات و کارکرد اصلی رویه‌ها و اجرای کامل آن، صورتی ظاهری از آن را اجرایی می‌کنیم که حاصل چندانی ندارد.

در مشارکت اجتماعی تجربه‌های اعتمادسوزی داریم. هرچند که در کشورمان حد کافی از توانمندسازی و رشد و بلوغ مشارکت اجتماعی را در مردم وموسسات اجتماعی غیر دولتی نداریم که بخواهند به‌صورت حرفه‌ای وارد میدان کنشگری شوند. با این وجود، برای اینکه ضعف بخش اجتماعی غیردولتی را ببوشانیم، خودمان از سوی نظام حاکمیت NGOهایی را ساخته و آنها را به‌طور مصنوعی در بین مردم به نام گروه مردمی وارد کرده‌ایم. این به انحراف کشیدن مشارکت اجتماعی است. به نظر می‌رسد سیستم حکمرانی ما هنوز بر اساس عقیه تاریخی که سال‌ها در حکمرانی در کشور بوده، نگران این است که اگر همه‌چیز را به خود مردم واگذار کند، مردم نتوانند به‌خوبی از عهده آن بر بیایند. درنتیجه خودپیشاپیش در جزئیات امور ورود می‌کند. درنتیجه رویه‌های مختلف ما حتی اگر غیردولتی به نظر برسند، باز هم حاکمیتی است؛ عملا مردمی نیست. در اقتصاد، ورزش، هنر و... هم این رویه‌ها قابل مشاهده است و آنچه در واگذاری فعالیت‌ها و امور به مردم انجام می‌شود، عملا مردمی نیست. حتی در آیین‌ها و مناسک و هیات‌های عزاداری هم تا حدودی ممکن است در سازماندهی‌شان همین گونه باشد. در زیارت و

پدیده‌های زیارتی مانند اربعین و... همین گونه است. در مشارکت اجتماعی در حوزه کاهش آسیب‌های اجتماعی هم به همین شکل است. ما با فرآیندی رویه‌رو هستیم که من نامش را نهادینه شدن امر اجتماعی و فرهنگی می‌گذارم؛ این فرآیند اولاً با «تقنین برای همه چیز»، یعنی قانون‌گذاری برای جزئی‌ترین امور، تعریف می‌شود و همچنین و در وجه دوم، شامل مداخله و مشارکت و حضور مستقیم دولت و نهادهای حاکمیتی در جزئی‌ترین امور مربوط می‌شود. به این معنا که در اموری هم که مردمی تعریف شود، دولت حضور مستقیم دارد و دستور می‌دهد. به‌عنوان مثال، در حوزه دین مثال سازمان‌دهی پیاده‌روی اربعین مثال مناسبی است که کل بدنه حاکمیت با امکانات کامل خود در آن حضور دارد. ما ستادی دولتی و ۱۴ کمیته داریم که اغلب سازمان‌های دولتی عضو آن هستند و همه وزارتخانه‌ها ستاد اربعین دارند. در این فرآیند، مردمی وجود دارند، افرادی هستند که مجوز می‌گیرند و مجوزی از سیستم‌ها دریافت می‌کنند که بروند و در آنجا کاری انجام دهند؛ اما اینکه چه کاری باید انجام دهند و چه خدماتی بگیرند و چگونه فعالیت داشته باشند یا مهم‌تر اینکه چه فعالیتی نداشته باشند را سیستم‌ها تعیین می‌کنند نه مردم. من نام این روش را فعالیت مردمی نمی‌گذارم.

امکان و ایجاد شرایط گفت‌وگوی جامعه و حکومت از توقف همین رویه‌ها شروع می‌شود. گفت‌وگو لزوماً پشت میز نشستن و دوطرفه حرف زدن با الفاظ نیست. گفت‌وگو امکان کنش متقابل است که هر کدام معناهایی دارد. شما با کار خود پیامی می‌دهید و طرف مقابل هم با کار خود پیامی می‌دهد و بر سر این موضوع مصالحه می‌کنید که چگونه به یکدیگر بر حل مسئله اجتماعی کمک کنید. ولی در حال حاضر ما با انقطاع گفت‌وگو در بخش‌های مختلف مواجه هستیم و این مساله اختلال در نظام اجتماعی، نارضایتی مضاعف و خشم ایجاد می‌کند.

درمقابل این شرایط، با تحلیل‌های گمراه‌کننده از واقعیت رویه‌رو هستیم که نه تنها به‌ریشه‌های اجتماعی و عمیق ناآرامی‌ها نمی‌پردازند، بلکه در اشاره به عوامل و راهکارهای حل مساله به تاکید بیش از حد از تاثیر رسانه اکتفا می‌کنند.

درواقع پاک کردن صورت‌مساله علاوه بر اینکه کمک‌کننده نیست، شرایط را حادتر می‌کند.

بله حادتر می‌کند. من دیروز در جلسه‌ای شنیدم که فردی از افراد شناخته‌شده و عضو یکی از شوراهای مهم کشور پیشنهاد داد که چون مردم ما مطالبه دارند و این جماعت معترض تعداد قلیلی هستند که چنین رفتاری را نشان می‌دهند، ما از مردم بخواهیم که به کف خیابان بیایند و در اماکن مقدسه بنشینند و تحصن کنند تا ببینند که مردم چه اندازه مطالبه اسلام و ارزش‌های اسلامی دارند. این روش و کردار براساس کدام فهم از جامعه اتفاق افتاده است؟ دوست داشته باشیم یا نداشته باشیم، اتفاقاتی در ذهن مردم و اعتقادات مردم رخ داده است که در ابتدا ما مقصرش هستیم. بررسی کنیم تقصیر ما در کجا بوده که آن را درست کنیم. من چگونه نتوانستم به این افراد که فرزندان ما بودند پیاموزم که فرهنگ جامعه و دینی موثر و درست از نظر ما چه است؟ من نتوانستم به‌فرزند خود منتقل کنم. در ابتدا به خود بیشتر بزنم و تجدیدنظری داشته

باشم تا در نهایت بررسی کنم نتیجه تجدیدنظر من در اصلاح رویه چه خواهد شد.

به‌عنوان جمع‌بندی، راهکارهایی را بفرمایید که به ما در این بحران کمک می‌دهد.

اول اینکه ما باید تکلیف خود را بسا تولی‌گری در بخش‌های مختلف حکمرانی، شفاف و مشخص و قاطع روشن کنیم. مابعضی اوقات در قوانین رسمی یا آیین‌نامه‌ها و دستورالعمل‌ها مواد ومصوباتی داریم که گفته شده متولی امر فرهنگی و رسانه‌ای و اجتماعی و دین در جامعه کجاست. اما در عمل بخش‌های دیگر نیز کار خود را می‌کنند، بدون آنکه خود را ملزم به هماهنگی با سازمان تنظیم‌گر بدانند. بنابراین تعیین تکلیف تولی‌گری بعضی اوقات باید در سطوح بالای قدرت و با قاطعیت اتفاق بیفتد و شخصی حق این را نداشته باشد که بیرون از ساختارهای رسمی شفاف و مناسب که بودجه و مخارج و نیروی انسانی و مجوزی از سیستم‌ها دریافت می‌کنند که بروند و در آنجا کاری انجام دهند؛ اما اینکه چه کاری باید انجام دهند و چه خدماتی بگیرند و چگونه فعالیت داشته باشند یا مهم‌تر اینکه چه فعالیتی نداشته باشند را سیستم‌ها تعیین می‌کنند نه مردم. من نام این روش را فعالیت مردمی نمی‌گذارم.

امکان و ایجاد شرایط گفت‌وگوی جامعه و حکومت از توقف همین رویه‌ها شروع می‌شود. گفت‌وگو لزوماً پشت میز نشستن و دوطرفه حرف زدن با الفاظ نیست. گفت‌وگو امکان کنش متقابل است که هر کدام معناهایی دارد. شما با کار خود پیامی می‌دهید و طرف مقابل هم با کار خود پیامی می‌دهد و بر سر این موضوع مصالحه می‌کنید که چگونه به یکدیگر بر حل مسئله اجتماعی کمک کنید. ولی در حال حاضر ما با انقطاع گفت‌وگو در بخش‌های مختلف مواجه هستیم و این مساله اختلال در نظام اجتماعی، نارضایتی مضاعف و خشم ایجاد می‌کند.

درمقابل این شرایط، با تحلیل‌های گمراه‌کننده از واقعیت رویه‌رو هستیم که نه تنها به‌ریشه‌های اجتماعی و عمیق ناآرامی‌ها نمی‌پردازند، بلکه در اشاره به عوامل و راهکارهای حل مساله به تاکید بیش از حد از تاثیر رسانه اکتفا می‌کنند.

درواقع پاک کردن صورت‌مساله علاوه بر اینکه کمک‌کننده نیست، شرایط را حادتر می‌کند.

بله حادتر می‌کند. من دیروز در جلسه‌ای شنیدم که فردی از افراد شناخته‌شده و عضو یکی از شوراهای مهم کشور پیشنهاد داد که چون مردم ما مطالبه دارند و این جماعت معترض تعداد قلیلی هستند که چنین رفتاری را نشان می‌دهند، ما از مردم بخواهیم که به کف خیابان بیایند و در اماکن مقدسه بنشینند و تحصن کنند تا ببینند که مردم چه اندازه مطالبه اسلام و ارزش‌های اسلامی دارند. این روش و کردار براساس کدام فهم از جامعه اتفاق افتاده است؟ دوست داشته باشیم یا نداشته باشیم، اتفاقاتی در ذهن مردم و اعتقادات مردم رخ داده است که در ابتدا ما مقصرش هستیم. بررسی کنیم تقصیر ما در کجا بوده که آن را درست کنیم. من چگونه نتوانستم به این افراد که فرزندان ما بودند پیاموزم که فرهنگ جامعه و دینی موثر و درست از نظر ما چه است؟ من نتوانستم به‌فرزند خود منتقل کنم. در ابتدا به خود بیشتر بزنم و تجدیدنظری داشته



در بخش بعدی اینکه در مشارکت بخش مردمی در فعالیت‌های مختلف، باید گفت‌وگو از این طریق صورت بگیرد که آنها بتوانند فعالیت خلاقانه و تاثیرگذار بر سیاست‌های کلان داشته باشند؛ به این معنا که بتوانند خلاقانه و مستقل بر تصمیم‌گیری موثر باشند. به این معنا، گفت‌وگو به معنی ارتباط موثر در شکل‌های مختلف است؛ چه با گفتار و چه با کنش تعاملی بین مردم، بین سازمان‌های دولتی، بین بخش دولتی و غیردولتی و بین بخش‌های غیردولتی با هم تعبیر می‌شود.

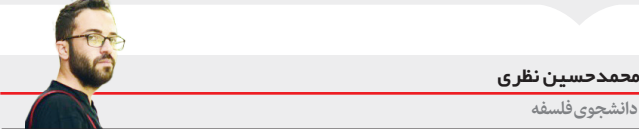
راه‌حل مهم دیگر، شفافیت و عدالت رویه‌ای است. ما به‌شدت به این نیاز داریم که رویه‌ها شفاف شود و عدالت رویه‌ای به سیستم‌ها برگردد. در حال حاضر در بخش‌های مختلف، نظام‌هایی داریم که انواع سازمان‌های دولتی را برای شفاف‌سازی دارد، اما عموماً آن‌طور که باید خوب کار انجام نمی‌دهد؛ چون منافع افراد در آن دخیل است که به اندازه کافی خوب کار نکنند. سیستم‌سازی و سامانه طراحی کردن فی‌نفسه کار خوبی است، اما هدف نیست. هدف این است که آنچه لازم است را محقق کند، نه اینکه فقط سامانه راه‌اندازی شود. هدف این است که مشخص شود چند نفر به چه تعدادی در کجا و به چه مقصودی علاوه بر اینکه در جایگاه حاکمیتی بودند، منافع دیگری هم برایشان ایجاد شده است. هدف این است که به‌طور کامل معلوم بشود حتی موسسات غیردولتی و دستگاه‌های دولتی منابعی که صرف کردند برای چه کارهایی بوده و این را مردم ببینند و بتوانند قضاوت کنند و اگر دولت جسارت این را داشته باشد که به‌صورت شفاف تمام کارهایی که کرده است را بگوید یا حداقل بخش مهمی از کارهایی که انجام داده را به مردم بگوید، آن زمان همه مردم به او اعتماد می‌کنند. اگر در یک جامعه اطلاعات معمول و ضروری مجرمانه تلقی شده و پنهان شود، بدبینی ایجاد خواهد شد. ما به این بدبینی دامن می‌زنیم. ما حتی اطلاعات پژوهشی و آماری کشور را در اختیار پژوهشگران خود قرار نمی‌دهیم. این روش بدبینی ایجاد و بدبینی خشم ایجاد می‌کند. بدبینی علاوه بر اینکه نوعی بی‌اعتمادی است، خشم را ایجاد می‌کند و زمانی که خشم انباشته شود نیروی تخریب‌گر می‌سازد و این، بسیار خطرناک است؛ به‌خصوص اینکه نیروی رهبری‌کننده برای ارائه یک‌راه‌حل جدید نداشته و احتمال تخریب نظام اجتماعی را افزایش دهد. من نگران تخریب نظام فرهنگی اجتماعی خود هستم و این مهم‌تر از تخریب نظام سیاسی می‌تواند باشد. چون پستوانه نظام سیاسی ما نظام فرهنگی است، اگر قرار باشد آن نظام از هم بپاشد و خیلی مشخص نباشد که تکلیف مردم با فرهنگ و ارزش اعتقاد خودشان چیست، خیلی چیزهای دیگر پیش‌بینی ناپذیر می‌شود. این راه‌حل‌ها، رویه‌های دست‌نرس‌پذیر هستند. اگر هر نهادی در کشور هست که عملکردش مخل این شفاف‌سازی و واگذاری مستقل به مردم و عدالت رویه‌ای و تنظیم‌گری واحد در هر بخش از امور کشور است، باید محدود شود. اگر ما می‌پذیریم که به‌عنوان قوه مجریه دولت داریم، باید در عموم مسائل بپذیریم که نهادهای دیگری هم که دغدغه‌مند کار می‌کنند، باید حول محور دستگاه متولی متمرکز شوند. اگر سازمان متولی امور در یک بخش به اندازه کافی اثربخشی و کارایی ندارد، به معنای نیاز به تغییر در نهاد متولی یا واگذاری تکالیف دولت (قوه مجریه) در آن بخش به بخش دیگر حاکمیت نیست. بلکه لازم است فرآیند نظارتی درست طی شود.



مروری بر نظریه اخلاق عام پیتر سینگر

منشأ اخلاق چیست

و مرزهای آن تا کجاست؟



محمدحسین نظری

دانشجوی فلسفه

پیتر سینگر، نظریه‌پرداز معاصر استرالیایی، استاد اخلاق کاربردی و اخلاق زیست‌شناختی، چپ‌گرایی داروینی است که از منظر یک سکولار فایده‌گرا مباحث حوزه اخلاق را دنبال می‌کند. زیست‌شناسان و به‌خصوص داروینست‌های یکی دو قرن اخیر، هرکدام به نحوی کوشیدند اصول اخلاقی را بدون توجه به ساحت‌های مختلف وجود انسان، صرفاً از اصول زیست‌شناختی استنتاج کنند، اما کمتر موفق شدند چیز قابل قبولی عرضه کنند. به‌رغم وجود برخی اشکال‌ها و ابهام‌ها، سینگر توانست به نحو مطلوبی از اصول زیست‌شناسی و نظریه تکامل برای توسعه دایره اخلاق استفاده کند. سینگر اگرچه مانند داروین به تکامل زیست‌شناختی و انتخاب طبیعی قائل است، اما برخلاف او اعتقاد دارد که انتخاب طبیعی در سطح ژن و نه در سطح گونه اتفاق می‌افتد. بدین ترتیب که افرادی دارای ژن اخلاقی مثلاً فداکاری، این ژن را در فرزندان خود به ارث می‌گذارند و فرزندان او نیز به همین نحو تا مادامی که تاریخ جریان دارد. به‌طور طبیعی رفتارهای فداکارانه خطرآفرینی برای فاعل آن به همراه دارد و حتی ممکن است بر اثر چنین رفتاری از بین برود. با این حساب قاعداً شانس بقا برای افرادی با ژن خودخواهی بیشتر است و به‌مرور و با گذشت چندین نسل نباید چیزی از آن صفت اخلاقی مثل فداکاری باقی بماند. اما سینگر معتقد است اگرچه صاحبان این ژن‌ها بیشتر در معرض خطر هستند، اما چون انتخاب طبیعی در نوع ژن اتفاق می‌افتد و نه فرد ژن، فداکاری همچنان باقی می‌ماند. بنابراین از نظر سینگر اخلاق، ریشه در طبیعت زیست‌شناختی انسان دارد که از زمان‌های بسیار دور وجود داشته و بر اثر وراثت انتقال یافته است.

با این همه، به اعتقاد سینگر «واقعیت‌های زیست‌شناختی و ژنتیکی درخصوص نحوه عملکرد مراکز عاطفی و رفتارهای دیگرخواهانه و هیچ نوع دیگری از واقعیت‌ها، نمی‌توانند دلالی برای عمل فراهم کنند یا مفروضات اخلاقی در طبیعت زیست‌شناختی ما را کشف کنند؛ زیرا این مفروضات نمی‌توانند توسط تحقیقات علمی کشف شوند.» درواقع زیست‌شناسی به مثابه یک علم، تنها می‌تواند در دایره هست‌ها دخالت کند درحالی‌که اخلاق جایگاه باید‌ها و نباید‌ها است. سینگر معتقد است که واقعیت‌های زیست‌شناسی به‌خودی‌خود هیچ تجویزی ندارند و این فرد انسانی است که انتخاب می‌کند کدام عمل درست و کدام عمل نادرست است.

از اینجا معلوم می‌شود که اخلاق عام نزد پیتر سینگر دو مبنا دارد؛ یکی مبنای زیست‌شناختی که اجمالاً از نظر گذرانده‌یم و دیگری مبنای عقلانی که در ادامه به آن اشاره می‌شود. به نظر سینگر انسان دارای قوی‌ترین قوه استدلال‌ورزی در میان جانوران است که از قضا عامل جدی در شکل‌گیری اخلاق است.

به اعتقاد او انسان حیوان اجتماعی است و بخشی از نظام اخلاقی او در بستر رفتارهای متقابل شکل می‌گیرد. انسان چون قوه عاقله و قدرت استدلال‌ورزی دارد، همدلی را از فریبکاری تشخیص می‌دهد و براساس این تشخیص، دوستی یا دشمنی درپیش می‌گیرد. همین وجود قوه عقل و قدرت استدلال‌ورزی باعث شد تا به‌مرور خصوصیات ژنتیکی مثل فداکاری و دیگرگرایی و خیرخواهی و... به یک نظام اخلاقی تبدیل شود. البته به اعتقاد سینگر سنت‌ها و رسم‌های قبیله‌ای صورت بدوی یک نظام اخلاقی است که خود حاکی از تاثیر قدرت استدلال‌ورزی در شکل‌گیری اخلاق است. هرچه استدلال‌ورزی قوی‌تر شد نظام‌های اخلاقی پیشرفته‌تری شکل گرفت و بعد از این هم در یک رابطه دوطرفه میان ژن‌های اخلاقی و قدرت استدلال‌ورزی، هرچه قوه عاقله باعث تحقق پتانسیل‌های زیست‌شناختی شود، درنتیجه نظام زیستی تکاملی، افراد با قدرت استدلال بیشتر را انتخاب و حفظ می‌کند و به‌تدریج این نسل انسان‌های با قدرت بالای استدلال‌ورزی است که بر سایر انواع نفوذ می‌یابد. به نظر سینگر تفکر اخلاقی از طریق ژن به نسل‌های آینده منتقل می‌شود و بر این اساس هرچقدر در قوی شدن تفکر اخلاقی بیشتر تلاش کنیم می‌توانیم انتظار داشته باشیم که در آینده نسل اخلاقی‌تری داشته باشیم.

او البته تذکر می‌دهد برای آنکه قوی‌تر شدن استدلال‌ورزی در مسیر آینده منجر به تصمیمات غیراخلاقی نشود، باید اصل بی‌طرفی را در داورۃ‌های اخلاقی مراعات کنیم. در غیر این‌صورت داورۃ‌های اخلاقی به‌جای آنکه منجر به بسط دایره اخلاق و دیگرخواهی شوند، در مقابله با اخلاق و در جهت تأمین امیال شخصی قرار می‌گیرند. به اعتقاد سینگر اصل بی‌طرفی عبارت از این است که متعلق‌های رفتار خود را از لحاظ ارزشی بر یکدیگر ترجیح ندهیم و دایره این متعلق‌ها موجودات حساس است. موجود حساس موجودی است که درد و رنج را حس می‌کند و میان رفتارهایی که با او می‌شود تمایز می‌گذارد و به‌خاطر عواقب این رفتارها، یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهد و بر این اساس، گیاهان خارج از دایره اخلاق عام سینگر قرار می‌گیرند. به نظر سینگر، ترجیح دادن نجات انسانی که در حال درد کشیدن است با حیوان در حال درد کشیدن، یک داورۃ غیراخلاقی است. چون هیچ معیار بی‌طرفانه‌ای برای چنین ترجیحی وجود ندارد. بنابراین «انتهای دایره اخلاق از نظر سینگر تا آنجایی است که منافع همه موجودات حساس به حساب آمده باشد.»

همچنین در نظریه اخلاقی پیتر سینگر، انسان محکوم به عمل براساس اقتضانات عواطف مبتنی بر ژنتیک نیست. به این معنی که از نظر او به وسیله قوه عقل و استدلال‌ورزی می‌توان به احکام ژنتیکی اقتضانات زیست‌شناختی انسان عمل نکرد. مثلاً بر مبنای اقتضانات زیست‌شناختی، انسان مایل است که پیش از هرچیز میل به بقای خود و خوشایندان خود را تأمین کند، اما قانون سقط جنین نشان می‌دهد که قدرت استدلال‌ورزی می‌تواند بر عواطف مبتنی بر اقتضانات ژنتیکی غلبه کند. یعنی درحالی‌که مبتنی بر قاعده اصلت بقا، انسان نباید مانع تولد فرزند بشود، اما تاثیر استدلال‌های عقلی باعث شده تا دست به چنین کاری برند. البته به نظر سینگر چیزی که باعث می‌شود انسان احکام صادره از قوه استدلال‌ورزی را بر امیال و عواطف ناشی از طبیعت زیست‌شناسی خود ترجیح دهد، میل انسان به «رفع ناسازگاری» است؛ به این معنی که ما از طریق استدلال‌ورزی به یک دیدگاه و اصل عینی می‌رسیم که اگر اعمال ما با آن ناسازگار باشد، ناراحت می‌شویم و یک میل درونی ما را به حل این تعارض و ناسازگاری تشویق می‌کند. با این حال سینگر می‌پذیرد که همه انسان‌ها درصدد رفع این ناسازگاری برمی‌آیند و دلیل آن را ریاکاری می‌داند؛ به این معنی که برخی افراد برای خود قواعدی دارند و تلاش می‌کنند خود را با آن قواعد شخصی سازگار کنند، درنتیجه عمل بر طبق قواعد و اصول عقلانی عینی، اولویت آنها نیست که ناسازگاری یک رفتار را با اصل عمومی برایش مساله ایجاد کند.

لذا به نظر می‌رسد اخلاق در نزد پیتر سینگر، برآیند تاثیر واقعیت‌های زیست‌شناختی و قدرت استدلال‌ورزی انسان است که در نهایت با مراعات اصل برابری و اصل بی‌طرفی که یکی ناظر به متعلق رفتارهای اخلاقی و دیگری ناظر به فاعل اخلاقی است، می‌تواند دایره اخلاق را به نحو مطلوبی توسعه دهد.